

زنان، مردان و فرهنگ مردسالاری

به مناسبت روز جهانی زن

با عرض تبریک به مناسبت روز جهانی زن که سرانجام پس از سال‌ها مبارزه‌ی زنان جهان، سازمان ملل آن را به‌عنوان روز جهانی زن به رسمیت شناخت، به زنان و مردان طرفدار حقوق آنان و با تشکر از دوستانی که حضور یافته‌اند و نیز بنیاد فرهنگی پرویز شهبازی که این فرصت را در اختیار من گذاشت تا چند کلمه‌ای از تجربه‌های زندگی خود را بیان کنم، سخنرانی خود را آغاز می‌کنم، به این امید که مفید فایده باشد.

نخست باید بگویم که من نه کارشناس امور زنان هستم و نه تجربه‌ی گسترده‌ای در این امور دارم. من مترجمی هستم که در زمینه‌های گوناگون از مسایل اجتماعی و اقتصادی گرفته تا زنان و محیط‌زیست و... مقاله‌ها و مطالبی را برگردان می‌کنم. انتخاب این مقاله‌ها بیشتر موافق با نیازهای جامعه به تشخیص خودم بوده و یا اندیشه‌های تازه‌ای را مطرح کرده است. شاید چند نایی از آن‌ها را در چیستا، دانش و مردم و سایت‌های دیجیتال دیده و یا به احتمالی خوانده‌اید. در زندگی پرحادثه‌ی خود نیز با گروه‌های اجتماعی گوناگون، جامعه‌ها و فرهنگ‌های متنوع سر و کار داشته‌ام. بر چنین بستری است که می‌خواهم در مورد نقش زنان و مردان در مبارزه با مردسالاری در جامعه‌ی خود که با کمال تأسف سخت‌گرفتار آن هستیم، سخن بگویم.

چندی پیش به یکی از اداره‌های خصوصی شده‌ی پلیس به نام «پلیس + ۱۰» برای گرفتن گذرنامه رفته‌ب ودم. به‌شدت شلوغ و مطابق همان روال گذشته، برنظم بود. نشسته بودم و منتظر که متوجه شدم از اتاقی که افراد را برای تحویل مدارک می‌خوانند، صدای اعتراض خانمی بلند است که بابا کدام شهره، او هفت سال است که گذاشته و رفته، من نمی‌دانم کجاست. از کجا گیرش بیاورم که به من اجازه‌ی سفر بدهد؟. خانمی که کنار من نشسته بود گفت: «خانم جان حالا حالاها باید بدوی...» ادامه داد: «من آمده‌بودم پاسپورت جدید بگیرم. می‌گویند اجازدی شهره

لازم است. می‌گویم که بابا شوهر من در دفترخانه، اجازه‌ی دائمی سفر به من داده که در پرونده‌ی اداره‌ی گذرنامه هست. چرا باید یک‌بار دیگر بگیرم؟ پاسخ می‌دهند: شاید پشیمان شده‌باشد. با خواندن صفحه‌ی حوادث روزنامه‌ها به اتفاق‌های عجیبی پی می‌بریم که در این کشور اتفاق می‌افتد. در این حوادث به گفته‌ی اهل فن: قتل‌های خانوادگی، مواجه می‌شویم که با اندکی دقت در آن، متوجه می‌شویم که در بیشتر این قتل‌های خانوادگی، زنان هستند که قربانی‌اند و این مساله ریشه در فرهنگ مردسالاری دارد. هیچ فکر کرده‌اید چرا قربانیان همه‌ی قتل‌های سریالی زنان هستند و چرا حتا یک‌مورد هم به یک قاتل سریالی زن که مردان خیابانی را شکار می‌کند، برخورد نمی‌کنیم؟ یکی از عجیب‌ترین این حادثه‌ها، ماجرای دو زنی بود که به علت دیر رسیدن کمک‌های اولیه بر اثر گازگرفتگی کشته شدند. علت نرسیدن کمک‌های امدادگران، آن بود که پسر خانواده از وارد شدن مامورین اورژانس تهران به حمام برای کمک به قربانیان، جلوگیری کرده و گفته که این‌ها خواهر و مادر خود هستند و اجازه نمی‌دهم کسی وارد حمام شود. تمام این‌ها حاکی از این است که ما در جامعه‌ای مردسالار زندگی می‌کنیم که طی چندین سال گذشته نه تنها از شدت آن کاسته نشده، بلکه به این ویژگی مردسالارانه‌ی جامعه بیش‌تر دامن زده‌اند و اقدام‌های خود را نیز با جسارتی نا به‌جا آشکارتر کرده‌اند، به‌حدی که به خود جرات داده‌اند تا لایحه‌ی حمایت از خانواده را به مجلس ارائه دهند. هرچند که بر اثر مبارزه‌ی زنان، اصولی از آن به تصویب نرسید، اما این دلیل نمی‌شود که گمان کنیم این مردسالاران دیگر عقب‌نشینی کرده‌اند و سد، شکسته شده است.

چرا مردسالاران چنان بی‌محابا رفتار می‌کنند؟

با کمال تاسف نه‌تنها بخش بسیار بزرگی از مردان جامعه‌ی ما مردسالارند، بلکه جمعیت فراوانی از زنان ما هم ناآگاهانه فرهنگ مردسالارانه را باز تولید و از آن دفاع می‌کنند. فرهنگ مردسالاری آن‌چنان در جامعه‌ی ما ریشه دارد که حتا خود ما زنان که علیه آن مبارزه می‌کنیم، گاه‌گاهی دچار آن می‌شویم. درصد بالایی از مبادران این جامعه نه‌تنها زیر ستم فرهنگ مردسالاری هستند، بلکه به آن گردن گذاشته و پر و بالش می‌دهند. زنان ما فرزندان خود را نه‌تنها با فرهنگ مردسالاری تربیت می‌کنند و از همان ابتدا میان پسران و دختران خود تفاوت‌های معنادار قایل می‌شوند، بلکه با مادران و خانواده‌ای که به غیر از این عمل می‌کنند، برخورد می‌کنند. اگر در خانواده‌ای دختر خانواده از حقوقی کم‌و بیش برابر با پسر خانواده برخوردار باشد،

دختر را و لنگار و برعکس پسر را سربزه‌زیر می‌خوانند. به همین دلیل یکی از هدف‌های مهم ما زنانی که به فرهنگ مردسالاری اعتراض داریم، ایجاد پرسش در مورد فرهنگ مردسالاری برای زنان جامعه‌ی خود است. باید تلاش کنیم که هر زنی به این مهم بیندیشد که چرا در جامعه‌ی ما باید این همه تفاوت میان زنان و مردان باشد و مردان از این همه امتیاز و اختیار برخوردار باشند؟ باید تلاش کنیم که تک‌تک زنان ما از فرهنگ مردسالاری فاصله بگیرند و از حقوق خود آگاه شوند. از سوی دیگر، مبارزه‌ی ما زنان باید علیه فرهنگ مردسالاری باشد نه علیه مردان. ما مردان بسیاری را می‌توانیم و باید به این مبارزه دعوت کنیم و به کنار خود بکشانیم. بسیاری از آنان با وجود آشنایی با اندیشه‌های مترقی در سطح جهان، از فرهنگ مردسالارانه ناراضی‌اند. پدری که می‌بیند دختر با استعدادش نمی‌تواند رشته‌ی مورد علاقه‌ی خود را در دانشگاه دنبال کند، از این فرهنگ آسیب می‌بیند. برادری که می‌بیند خواهر تحصیل‌کرده‌اش خون‌گریه می‌کند، اما نمی‌تواند طلاقش را از شوهر خلافاکارش بگیرد، تازه اگر هم موفق شود باید بچه‌هایش را تحویل وی دهد، این زمینه را دارد که چنین وضعیتی را تایید نکند. پسری که می‌بیند مادری که یک عمر با خوب و بد پدرش ساخته و از هیچ به همه چیزش رسانده و اکنون پدر، سر پیری رفته و همسری هم‌سن دختر خودش اختیار کرده و مادر، کاری جز سوختن و ساختن از دستش بر نمی‌آید، معترض به این فرهنگ می‌شود.

بنابراین در مبارزه علیه فرهنگ مردسالاری، ما باید موفق شویم که مردان را به مبارزه جلب کنیم و دوش‌به‌دوش آن‌ها نه با مردان که با فرهنگ مردسالاری مبارزه کنیم. برای عقب‌نشاندن طرفداران نیرومند مردسالاری، ما نیاز به نیروی تک‌تک انسان‌های این جامعه داریم.

موضوعی است که همواره مرا عذاب می‌دهد و این نه مربوط به مردان که در ارتباط با زنان است. در جامعه‌ی ما هنوز جمعیت کوچکی از مردان هستند که تمام و کمال با فرهنگ مردسالاری مخالفند و آن را غیرانسانی و مبانعی برای پیشرفت جامعه می‌دانند و درست همان‌گونه که فکر می‌کنند، عمل هم می‌کنند. یعنی برای همسران، مادران، خواهران و دختران خود همان حقی را قایلند که برای خود، یعنی نه تنها خود از حقوق ظالمانه‌ای که این فرهنگ مردسالارانه به آن‌ها اعطا کرده استفاده نمی‌کنند، بلکه به اطرافیان خود هم آموزش می‌دهند که این کار را نکنند و وجدان بیداری برای آنانی می‌شوند که می‌خواهند از این امتیاز سوءاستفاده کنند. ما به‌ویژه چنین مردانی را در کنار خود می‌بینیم که چه رفتار دموکراتیکی با خانواده‌ی خود دارند. آن‌ها در عمل نشان می‌دهند که زندگی با یک زن آزاد بسیار پربرتر از زندگی با یک کنیز

است، اما با کمال تأسف برخی از همسران این مردان را هم دیده‌ایم که با سوءاستفاده از این موقعیت، انتقام تاریخ را از این شوهر بیچاره می‌گیرند. این کار تنها و تنها موجب این می‌شود که مردان هموکرات متهم به بی‌عرضگی شده و نمونه‌ی بدی برای دیگر مردان شوند. (شاید اصطلاح به‌ظاهر طنز «زود» یا زندلیل نیز از جانب مردان برای ابراز مخالفت با این مردان، به‌کار گرفته می‌شود و در پشت آن خنده‌ی ملیح، توفانی از خشم به‌دلیل به‌هم زدن معادله‌ی مردسالاری نهفته است.)

ما زنان حق نداریم زن‌سالاری را حاکم کنیم و با چنین مردانی پرخاشگرا نه و آمرانه رفتار کنیم. ما باید منوجه باشیم که مبارزه‌ی ما باید علیه هر نوع فرهنگ «سالاری» باشد، چه مردسالاری و چه زن‌سالاری. ما باید به دنبال برابری حقوق زنان و مردان باشیم، نه سالاری یکی بر دیگری.

البته برابری حقوق زنان و مردان به این معنا نیست که هرکاری که مردان می‌کنند زنان هم باید همان را انجام دهند و برعکس. برابری حقوق، به این معناست که هرآنچه برای بهبود زندگی فردی و اجتماعی از دست هرکدام، متناسب با استعداد و توانشان بر می‌آید انجام دهند و از مواهب آن برخوردار شوند. برابری حقوق یعنی فرصت‌های برابر برای هر دو. زنان و مردان باید پلکان ترقی هم باشند، نه یکی پله‌ی دیگری.

سخنی هم درباره‌ی مبارزه برای آزادی زنان و تامین عدالت اجتماعی داریم. از زمان‌های نه‌چندان دور، نقل قولی از یکی از رهبران انقلابی جهان، خارج از چارچوب کاربرد تاریخی‌اش، به‌طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گرفت. این‌گونه گفته می‌شد که هر مبارزه‌ای به‌جز مبارزه برای رسیدن به جامعه‌ای عدالت‌گرا در سطح جهان، یک مبارزه‌ی انحرافی و مردود است. البته نیروهای اصیل، همیشه و همه‌جا با تشکیل سازمان‌های زنان، بخش مهمی از مبارزه برای آزادی زنان را پیش برداند و این سخنان من بی‌اعتنایی به آن فعالیت‌ها تلقی نشود، اما این گفته در هر حال متعلق به دورانی بود که نیروهای مترقی، خوش‌باورانه جهانی شدن جوامع عدالت‌گرا را در یک قدمی خود می‌دیدند و به‌همین دلیل گمان می‌کردند تمام نیرو و انرژی، باید صرف برداشتن این یک‌قدم آخر شود و هر انحرافی از این اقدام، رسیدن به چنان جامعه‌ای را به تاخیر انداخته، پس نادرست و سرمایه‌دارانه است. به‌راستی هم حقوقی که زنان در بیش‌تر این کشورهای پیش‌تر سوسیالیستی به‌دست آورده بودند، برای ما قابل تصور هم نیست. اما امروز در شرایطی متفاوت، تکرار بی‌محتوا شده‌ی این طرز فکر را، انگار براساس یک عادت و سنت، از زبان برخی

نیروهای عدالت طلب می شنویم که با کمال تأسف - بین خودمان بماند - اغلب خود سخت مردسالارند. این رویای انسانی در گستردهی جهان به وقوع نپیوست. طی نزدیک به دو سه دهه می اخیر جهان سونامی های بسیاری را شاهد بوده است که به وی فهماند برای رسیدن به جامعه ی سوسیالیستی، باید تلاش و کوشش بیش تری کرد. اکنون ما در جهانی زندگی می کنیم که مبارزات اجتماعی گسترده ی دموکراتیک در آن صورت می گیرد. مبارزه در راه صلح، محیط زیست، عدالت اجتماعی، دموکراسی، حقوق زنان، حقوق اقلیت ها، علیه تبعیض نژادی و جنسیتی و... من هیچ گاه نتوانستم خود را به یکی از این موضوع ها منحصر کنم و در تمام این زمینه ها مقاله برگردان کرده و در مبارزاتشان به سهم و توان خود شرکت داشته ام. در جهان امروز شخص می تواند با فعالان اجتماعی مختلفی همراهی کند. شخص می تواند هم در راه صلح فعالیت کند، هم در راه حفظ محیط زیست یا هم در راه دموکراسی، حقوق بشر و هم عدالت اجتماعی و هم حقوق زنان و... این مسایل جدا از هم نیستند. تازه اگر هم این مبارزات جداگانه صورت گیرد، نیاز به همراهی های بسیاری میان آن ها وجود دارد. آن ها به طور معمول دشمنان مشترکی دارند. در جهانی که محیط زیست آن به طور روزافزون تخریب می شود، پس از مدتی چیزی از کره ی زمین قابل زیست باقی نمی ماند که بخواهیم در آن به عدالت اجتماعی برسیم. در جایی که جنگ حاکم است، رسیدن به دموکراسی بی معناست و در جهانی که دموکراسی حاکم نباشد، حق و حقوق بشر هم به راحتی زیر پا گذاشته می شود و در جهانی که حق و حقوق انسان ها نادیده گرفته شود، کره ی خاکی وی را هم برای کسب سود بیش تر به راحتی نابود می کنند. و...

خوشبختانه به نظر می رسد بخش بزرگی از نیروهای مترقی کشور ما به اهمیت این مبارزات چند جبهتی پی برده اند و پشتیبانی و حمایت خود را از مبارزات گروه های گوناگون از جمله مبارزه برای آزادی زنان، اعلام کرده اند. باید در نظر داشت که تک تک این جنبش ها از اهمیتی کم و بیش برابر برخوردارند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ما بنا بر ویژگی ها و واقعیت ها، یکی یا برخی از آن ها را مهم تر می یابیم. من در هر حال، به جهانی می اندیشم و برای آن تلاش می کنم که سرشار از صلح، آزادی و عدالت اجتماعی است و به توسعه ای پایدار می پردازد که در آن انسان ها از حقوقی برابر برخوردارند. به عبارتی به جهانی شایسته ی زندگی بشری.